

محمود بهروزی

بقیه از شماره قبل

از افسانه های کهن شرقی

خدا پرست

گفتم که دختر مورد توجه و عنایت خاص امیر بود و امیر هرگز در وقت صرف غذا دست بغذا نمیبرد مگر آنکه دختر از همان غذا تناول کند . روزی بهنگام چاشت که سفره گسترده و غذاهای جورا جور آماده شده بود امیر دستور احضار دختر داد و خود بانتظار نشست .

اما پرستاران در باغ وکنار استخر و پیرامون قصر و کلیه اطاقها هر چه بیشتر گشتند کمترین اثری ازگمشده نیافتند ، گوئی دختر آبی بود که بزمین چکیده و در آن فرورفته . انتظار از حدگذشت طاقت امیر طاق شد بانگ برزد و بیقرار بها کرد ولی پرستاران که همه جا را بدقت جستجو کرده و از تلاش خود بهره ای نگرفته بودند چه میتوانستند کرد ؟ ناچار واقعه را ترسان و لرزان بامیر گفتند .

امیر از شنیدن این خبر بشدت منقلب شد . دستور داد منادی در شهر ندا در دهد و از همه افراد در یافتن دختر گمشده قصر استمداد کنند .

وضع داخلی قصر بکلی تغییر یافت و همه افراد قصر که امیر را سر درگریان و آشفته حال دیدند جامه عزا پوشیدند و ندبه و شیون آغازیدند . کوششها و تلاشها و جستجوها نیز چه در داخل و چه در خارج قصر بی نتیجه و ثمر بود . هیچکس بدرستی نمیدانست که بردختر چه گذشته و بچه سر نوشتی دچار شده است .

سه روز از این مقدمه گذشت و در اینمدت امیر همچنان بی تاب و بیقرار بود

تا بزرگان قوم مجبور بمداخله شدند . يك تن از آنان پس از آنكه زمین ادب بوسید و بزبان ویانی مؤثر امیر را دل‌داری دادگفت :

نشستن و غم خوردن گره از کار نمی‌گشاید باید تدبیری عملی اندیشید و چاره کارکرد و چون امیر را مستعد شنیدن بقیه مطلب و زمینه را آماده دید افزود که در گوشه و کنار همین کشور ساحرانی هستند بسیار قوی مایه و درکار خود چیره دست . کارها و اعمال آنها تنها بمعجزه شبیه است مصلحت آنست که چند تن را دعوت و تکلیف کنیم تا راز گمشدن دختر نازنین را دریابند و ما را از ملالت و اندوه نجات بخشند .

موافقت امیر بزودی جلب و قاصدان بادپا سوار بر اسبان تیزتك راهی دیار کاهنان و مرتاضان شدند و همه جا رفتند تا در ناف جنگلی انبوه و میان کلبه هائی گلین بدسته‌ای از ساحران که دور از مردم درعالم خود فرورفته بودند رسیدند و پیام مرکز را ابلاغ و از آنان درخواست کردند که بیدرنگ در مصاحبشان بجانب قصر امیر روانه شوند .

ساحران همینکه بحضور امیر بار یافتند و از ما وقع آگاه شدند قول دادند بشرطی که چند روز مهلت داده شود و ادوات کار در اختیار آنان قرارگیرد مهر از صندوقچه این رازبرگیرند و حقیقت را آشکار سازند .

با نظر آنان موافقت شد . اطاقی خلوت و خالی در گوشه‌ای از قصر در اختیار گرفتند و هرچه خواستند بلافاصله درپیش خود آماده یافتند . دستور دادند تا اعلام خبری از جانب آنان ولو هفته‌ها در انتظار باقی بمانند هیچکس مخمل و مزاحم آنان نشود .

کار ساحران در اطاق در بسته تماشائی بود . دو پاتیل بزرگ درکناری قرار

داشت و زیر آنها آتشی فراوان شعله می کشید آندو هر يك در پای يك پاتیل ایستاده و بخواندن و دمیدن اوراد مخصوص سرگرم بودند . همینکه کمی از شعله سرکش آتش فرو می نشست کار ساحران انباشتن هیزم در محل مخصوص بود سعی میکردند که يك لحظه هم آتش از شعله و گرمی نیفتد .

دو سه روز گذشت و امیر همچنان در آتش انتظار میسوخت از ندیمان خواست که بروند و جویای چگونگی موضوع شوند اما وزیر اعظم در حالی که بموی سپید و ریش دراز خود اشاره میکرد هرگونه دخالت در کار ساحران را ناروا دانست ناچار باز هم صبر کردند ولی دیگر کاسه صبر همه لبریز شده بود .

يك شب امیر دور از چشم این و آن سرزده و بی خبر خود را تا پشت اطاق ساحران رسانید ولی جرأت نکرد باطاق وارد شود . دل در برش بشدت می طپید و در آرزو و اندیشه خبر بهجت اثری از دختر سرازپا نمی شناخت .

موریانه و سواس در جانش امان اورا بریده بود . گاهی تصمیم میگرفت وزمانی درنگ میکرد تا پس از هول و هراس بسیار عاقبت دل بدربازد و با نهایت آرامی و آهستگی يك لنگه از در اطاق را که اینک بدانجا رسیده بود گشود و چشم تیزبین را بداخل اطاق دوخت چون ساحران را که خوشبختانه پشت بر او ایستاده بودند و همچنان بکار خود سرگرم و از همه جا بی خبر دید تا آستانه اطاق پیش رفت و تفرس حال آنان نمود .

دید که از میان پاتیل های خالی آتشی با شعله های شرکش زبانه می کشد . کار ساحران اینست که گرد سفیدی در میان شعله ها بپاشند و اورادی علی التوالی بر آن بدمند .

در همین وقت معجزه بوقوع پیوست و باکمال مسرت دید که شعله های سرکش

بالوانی دلپذیر درآمده و از میان رنگها دختر ناز پرورده با قامتی افراشته و جمالی چون فرشتگان ملکوتی در حالیکه پیراهن بلند و سفیدی تن و بدن نازینش را زینت میداد تجلی کرد.

امیر بمشاهده این وضع خروشی از شوق برکشید و بی‌حس و حال روی زمین درغلطید.

شعله‌های آتش ناگاه فرونشست و ساحران که امیر را پیش خود دیدند از دنباله کار خود بازماندند و بتفرس حال امیر پرداختند آن شب بمناسبت چنین موفقیتی عظیم جشنی بزرگ فراهم آمد و ساکنان قصر بشادی برخاستند.

چون صبح شد ساحران بحضور امیر بار یافتند و گفتند امیر ناخشنود مباد اما هنوز اول گرفتاری‌هاست و تا وصول بسر منزل مقصود موانعی بسیار در پیش است که باید بدفع آنها همت گماشت. از زحمات مداوم خود چنین نتیجه گرفته و دانسته‌ایم که دختر در بند شاه پریان اسیر و در مملکت در بند در قید الهاک دیواست ابا مظمئنیم که تاکنون آسیبی بوی نرسیده با آنکه مشتاقان فراوانی شب و روز بر آن سرند که از شربت وصال او کام شیرین کنند ولی دختر با وجود لطمات و صدماتی که پیوسته بروی میرسد هرگز تن بامیال و هوسهای آن ناپاکان در نداده و از حیثیت و شرافت خود جداً دفاع کرده است. این را گفتند و پس از تحصیل اجازه بجانب دیار خود روانه شدند.



امیر سحرگاهان با خیلی از ندما بمشاوره نشست و چاره کار خواست. رای بر آن قرار گرفت که مأموریت جستجو و یافتن دختر به پسران امیر که قویا بوی مشتاقند و خود در آتش بیقراری میسوزند داده شود.

امیر پسران را بحضور طلبید و مآوقع بازگفت و انجام این مأموریت خطیر را بآنان تکلیف کرد و چون پسران با کمال شغف و مسرت قبول و تعهد کردند که از عهده این مهم برآیند و از مخالفت و مهالك نهراسند امیر شادمان شد و بآنها قول داد تا هر يك که زودتر توانست در انجام مأموریت موفقیت یابد دختر او را باشد و خود با دست خویش بساط عروسی آندو را برپا دارد .

پس پسران بیدرنگ بتهیه و تدارك تجهیزات سفر پرداختند و قرار شد که روز بعد علی الصباح بجانب مقصود روانه شوند .



مہین پسران امیر دارای خبث طینت و ناپاکی ذات بودند . از جمال و کمال طبیعی هم بهره‌ای بسزا نداشتند و چون امیرزاده کهن بعکس دارای حسن صورت و سیرت و پاکی نیت و بهمه فنون و هنرهای زمان آشنا و آراسته بود همواره محسود برادران میبود و برادران از او کینه نهفته در دل داشتند و از معاشرت و مصاحبت با او حتی الامکان احتراز می‌جستند .

چه میدانستند تا او در محفل و مجلسی بزم آراست بمناسبت حسن بیان و طلاقت لسان و شیرینی محاوره و پاکی خوی و خصال با جلوه و جمال خدا داد خود رغبت همگان را بتعلق خاطر خویش برمی‌انگیزد و برادران را درآن محفل جای درنگ نخواهد بود .

این بود هر جا که میرفتند و هر کار که میکردند تنها بودند . در این مأموریت هم دو برادر ناراحتی و اضطراب فراوان داشتند زیرا دیده و دانسته بودند که دختر از کودکی توجه و رغبت و التفاتی بسیار با او دارد و از دو برادر مہین بشدت گریزان و از مماشات و معاشرت با آنان همواره هراسان بوده است .

پس برادران بزرگ جداگانه و برادر کوچک بتنهائی با اسب و غلام و سپروسلاح کافی عازم انجام مأموریت خود شدند .

پسران بزرگ چون زودتر حرکت کردند پس از ماهها راه پیمائی که شهرها و آبادیهائی چند را پشت سر نهادند زودتر بدروازه عظیم و هول‌انگیز محوطه اسرارآمیز جنگل رسیدند .

در مرز جنگل کنار درختی پیری خمیده قامت و پریشان‌حال دیدند که مشغول عبادت و نیایش است و لباس پیوسته باذکار و اوراد متحرک . انتظار داشتند که پیراز هیمنه و شکوه و سطوت ظاهری آنان بر خود بترسد و پیش‌پای آنان بر خیزد و مراسم ادب و احترام بجای آورد و در صورت لزوم پیرسشهای آندو جواب‌گوید و از راهنمائی‌های لازم دریغ نکند اما پیر مرد چون بکلی از عالم مادی بی‌خبر و غرق در اندیشه‌های معنوی بوده باین مسائل البته توجه نداشته است .

یکی از برادران بیدرنگ از اسب بیائین جست و از گریبان پیر گرفت و لطمه بصورتش نواخت و فریادی از خشم و خروش بر کشید و گفت مگر نمی‌بینی که امیرزادگان در برابر تو ایستاده و منتظر راهنمائیند ؟ چرا مراتب ادب و اخلاص بجای نیاوردی و زبان از ستایش خاموش داری ؟

پیر از سوز دل نالید و بی‌اعتنا از برابر آنان دور شد و درکنجی خزید و زبان بنفرین گشود .

برادران بیش از این صلاح در توقف ندیدند و راه خود در پیش گرفتند . پس از قطع مسافتی دریافتند که جنگل بسیار انبوه و راه بسی صعب و عبور از آن با اسب و تجهیزات سنگین غیر ممکن است ناچار تجهیزات کلی را بغلامان سپرده و آنها را با اسب روانه مراجعت کردند و خود تنها شمشیر خویش را بکمر بسته و مختصری

ما یحتاج سفر و مقداری خوردنی در توبره نهاده بداخل جنگل راهی شدند .
 همینکه شب در رسید و تاریکی مدهشی محیط رعب انگیز جنگل را فرا
 گرفت آنان از رفتن بازماندند و در کنار درختی ناچار بساط توقف گستردهند . هنوز
 از خستگی راه نیاسوده بودند که از گوشه‌ای هیاهوئی برخاست .
 امیرزادگان بسرعت بپاخواستند و در انتظار وقوع پیش آمدی شمشیر از نیام
 برکشیده آماده شدند . دیری نپائید که دیدند سایه چندتن شتابان بسوی آنان در حال
 هجوم است .

چون نزدیک شدند با هم در آویختند . جنگلیان که بیش از ده تن و مجهز
 بدشده‌های خونفشان بودند بزودی بر امیرزادگان غلبه یافتند و آنان را دست بسته
 بگوشه‌ای درافکندند و آنگاه بچستجوی اموال و امتعه نفیس و قیمتی پرداختند .

(ناتمام)

پروژه نگاه علوم اسلامی و مطالعات قرآنی حکمت

رندی که بخورد و بدهد به از عابدی که روزه دارد و بنهد . هر که
 ترك شهوات از بهر قبول خلق داده است از شهوت حلال شهوت حرام
 افتاده است . دوستی را که بعمری فرا چنگ آرند نشاید که بیکدم
 بیازارند . مشک آن است که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید . شیطان
 با مخلصان بر نمی آید و سلطان با مفلسان . همه کس را دندان بترشی کند
 شود مگر قاضی را که بشیرینی .

(سعدی)